

برای بچه ها بجای تبلت بیلچه بخريد

يادگيري بچه ها وقتي به بهترين شكل اتفاق مي افتد كه با بدن خود در گير جهان خارج شوند. بايد در مقابل ايدئولوژي يادگيري مبتني بر صفحه نمايش مقاومت كرد.

درگيرمي شوند تا وقتي كه ويدئويي درباره اسب سواري مي بينند، همين طور وقتي با كل بدنشان ورزش مي كنند در مقايسه با وقتي كه نسخه شبيه سازي شده آن ورزش را در يك بازي آنلاين انجام مي دهند.

ولي اين روزها افراد قدرتمند بسياري هستند كه ميل دارند کودکان زمان بيشترى را جلوى صفحات كامپيوتر سپري كنند. خيتريني مثل بيل گيتس و مارك زاكربرك ميليون ها دلار براى ترويج «يادگيري شخصي»^۱ هزينه كرده اند، يعنى اينكه خود کودکان پشت كامپيوتر با خودشان كار كنند، و لورن پاول جابز هزينه هاى پروژه فرامدرسه^۲ را تأمين كرده تا با بهره گيري از تكنولوژي «از موانع روش آموزش سنتي گذر كند». سياست گذارانى مانند وزير آموزش و پرورش ايلات متحده، بتسى دواس، مي گويند يادگيري شخصي «يكى از نويد بخش ترين تحولات در آموزش و پرورش از مهدكودك تا ديپلم است»، و ايلات رود آيلند يك برنامه يادگيري شخصي در سطح ايلتى را اعلام كرده كه براى همه دانش آموزان مدارس دولتي اجرا مي شود. اتاق فكرياى مانند مؤسسه بروكينگز توصيه كرده اند كه كشورهاي آمريكاي لاتين «قطب هاى بزرگ يادگيري الكترونيكي و در دسترس براى ميليون ها نفر» ايجاد كنند. مديران مدارس با صداى بلند از مزايای كامپيوترهاى شخصي براى همه دانش آموزان از جمله بچه هاى مهدكودك مي گويند.

بسياري از بزرگ سالان ثناگوي قدرت كامپيوترها و اينترنت هستند و براين نظرند كه كودكان بايد هرچه

در مزرعه اى كه براى آخر هفته به آنجا رفته ايم، خروس مي خواند و خانواده من با صدايش بيدار مي شوند. هوا بسيار پرتراوت است و ستارگان پيش از برآمدن خورشيد از پشت تپه در آسمان سوسو مي زنند. به انبار علوفه مي رويم كه در آن اسب ها، گاوها، مرغ ها، خوك ها، سگ ها و گربه ها انتظارمان را مي كشند. سطل هاى آب را مي شوييم و دوباره پر مي كنيم و به گاوها و اسب ها كاه ويونجه مي دهيم. بچه ها براى صبحانه تخم مرغ جمع مي كنند.

باد با خود بوى بهار و پايان زمستان را مي آورد. وقتي از چاله هاى آب رد مي شويم گل به چكمه هايمان مي چسبد. وقتي وارد طويله مي شويم خوك ها به ما مي خورند. وقتي به گوسفند ها نگاه مي كنيم دور هم يك گوشه جمع مي شوند. ياد مي گيريم كه تخم مرغ ها و گوشتي كه در شهر مي خوريم از كجا مي آيند، و چطور انبارهاى علوفه را در قرن نوزدهم با چوب مي ساختند و نه با تيرهاى آهنى. بوى انبار علوفه را استشمام مي كنيم، بافت چوبى نردبان را لمس مي كنيم، حس در دست گرفتن بيل، لرزشى كه با صداى خرخر خوك ها ايجاد مي شود، مزه تخم مرغ تازه، و مصاحبت كشاورزان.

به عنوان يك پدر، براى من كاملاً بديهي است كه كودكان وقتي با كل بدنشان درگير تجربه اى معنادار مي شوند بسيار بهتر ياد مي گيرند تا وقتي كه پشت كامپيوتر مي نشينند. اگر در اين شك داريد، به واكنش كودكان وقتي فعاليتي را روى صفحه نمايش مي بينند و وقتي خودشان آن را انجام مي دهند دقت كنيد. وقتي خودشان سوار اسب مي شوند خيلي بيشتر

مرلپونتی خواهد گفت اندیشه غربی از مدت‌ها پیش از ظهور آن‌ها این فرض را در خود داشته که ذهن، ونه بدن، جایگاه اندیشیدن و یادگیری است.

ولی، از نظر مرلپونتی، «آگاهی در اصل نه یک 'من' می‌اندیشم' که، بلکه یک 'من می‌توانم' است». به عبارت دیگر، اندیشه انسان از دل تجربه زیسته اوسر برمی‌آورد، و آنچه ما می‌توانیم با بدن‌هایمان انجام دهیم عمیقاً بر آنچه فیلسوفان بدان می‌اندیشند و دانشمندان کشف می‌کنند شکل می‌دهد. او می‌نویسد، «کل عالم علم بر شالوده جهان زیسته بنا شده است». پدیدارشناسی ادراک با این نیت نوشته شده بود که خوانندگان را در درک بهتر پیوند میان جهان زیسته و آگاهی یاری رساند. فیلسوفان معمولاً می‌گویند ما بدن «داریم». اما، همان‌طور که مرلپونتی اشاره می‌کند، «من روبه روی بدن خودم نمی‌ایستم، من در درون بدن خودم هستم، یا اصلاً من بدن خودم هستم». همین تصحیح کوچک پیامدهای مهمی برای یادگیری دارد. اینکه بگوییم من بدن خودم هستم یعنی چه؟

ذهن خارج از زمان و مکان نیست. بدن است که می‌اندیشد، حس می‌کند، میل می‌کند، درد می‌کشد، تاریخچه‌ای برای خودش دارد، و روبه آینده می‌نگرد. مرلپونتی اصطلاح «قوس قصدی»^۳ را ابداع کرد تا توضیح دهد که آگاهی چگونه «گذشته ما، آینده ما، محیط انسانی ما، موقعیت جسمانی ما، موقعیت ایدئولوژیکی ما، و موقعیت اخلاقی ما» را به هم پیوند می‌دهد. او خوانندگان را به ابعاد بی‌شماری از جهان توجه می‌دهد که در اندیشیدن ما رسوخ می‌کنند.

مرلپونتی از ما می‌خواهد دست از این باور برداریم که ذهن انسان فراتر از مابقی طبیعت است. انسان‌ها حیواناتی اندیشنده هستند که اندیشیدن آن‌ها همیشه در آمیخته با حیوانیت آن‌ها بوده است. همان‌طور که متخصص علوم شناختی، آلن جاسناف، اخیراً در مقاله‌ای در ایان توضیح داده است، حتی آرمانی کردن مغز مستقیلاً از باقی اعضای بدن نیز اشتباه است. فرایند یادگیری وقتی رخ می‌دهد که یک ذهن بدنمند «آماده ورود» به جهان می‌شود.

سرعت‌تر به این دو دسترسی پیدا کنند. ولی یادگیری با صفحه‌نمایش جای دیگر شیوه‌های ملموس‌تر کشف کردن جهان را می‌گیرد. بلکه انسان‌ها با چشمان خود یاد می‌گیرند، ولی نباید از گوش‌ها، بینی، دهان، پوست، قلب، دست و پا غافل شد. هر چه کودکان وقت بیشتری را پشت کامپیوتر سپری کنند، وقت کمتری برای گردش علمی، ساختن کاردستی، مسابقه دادن، در دست گرفتن کتاب، یا صحبت کردن با آموزگار و دوستان خود خواهند داشت. در قرن بیست و یکم، مدارس اتفاقاً نباید خیلی روزآمد باشند و بیشتر وقت کودکان را پشت کامپیوترها بگذرانند. در عوض، مدارس باید برای کودکان تجربه‌هایی غنی فراهم آورند که کل بدن آن‌ها را درگیر خود کند.

از نظر مرلپونتی، فلسفه اروپایی از مدت‌ها قبل فهمیدن از طریق «دیدن» را بر فهمیدن از طریق «انجام دادن» ترجیح می‌داده است.

برای فهم بهتر اینکه چرا افراد بسیاری از یادگیری مبتنی بر صفحه‌نمایش استقبال می‌کنند، می‌توانیم به یک اثر کلاسیک از فیلسوفی قرن بیستمی رجوع کنیم، یعنی پدیدارشناسی ادراک نوشته موریس مرلپونتی (۱۹۴۵).

از نظر مرلپونتی، فلسفه اروپایی از مدت‌ها قبل فهمیدن از طریق «دیدن» را بر فهمیدن از طریق «انجام دادن» ترجیح می‌داده است. افلاطون، رنه دکارت، جان لاک، دیوید هیوم، ایمانوئل کانت، هریک به طریق خود، شکافی بین ذهن و جهان وضع می‌کنند، بین سوژه و ابژه، بین خود اندیشنده و چیزهای مادی. پیش فرض فیلسوفان این است که ذهن در فاصله‌ای نسبت به چیزها می‌ایستد و به آن‌ها نگاه می‌کند. وقتی دکارت گفت «می‌اندیشم پس هستم»، در واقع داشت شکافی بنیادین بین خود اندیشنده و جسم مادی ایجاد می‌کرد. به رغم جدید بودن رسانه‌های دیجیتال،

اگر به مرلپونتی نشان می دادند که دانش آموزان از روی صفحه نمایش درس هایشان را یاد می گیرند، احتمالاً تعجب نمی کرد. دانش آموزان می توانند خودشان را در جهانی تصور کنند که روی صفحه نمایش می بینند، همان طور که افراد زیادی توانایی انتزاعی اندیشیدن را دارند. از آنجاکه کودکان در معرض جهان و انسان های دیگر قرار می گیرند، باید بتوانند درکی از آنچه روی صفحه نمایش می بینند نیز داشته باشند.

طرفداران یادگیری مبتنی بر صفحه نمایش انگار گاهی یادشان می رود که کودکان درواقع حیوانات جوانی هستند که می خواهند در جهان حرکت کنند، نه اینکه فقط آن را از دور تماشا کنند.

با این حال، مرلپونتی دلایلی برای ما خواهد آورد که در برابر روند کامپیوتری شدن آموزش مقاومت کنیم. طرفداران یادگیری شخصی به مزایای پشت کامپیوترنشستن بچه ها در بخش عمده ای از زمان مدرسه شان اشاره می کنند، از جمله اینکه دانش آموزان با سرعت متناسب با خودشان به سمت اهداف آموزشی حرکت می کنند. ولی، از یک منظر پدیدارشناختی، روشن نیست که چرا دانش آموزان باید بخواهند که مدت زیادی را در این وضعیت باشند درحالی که این کار با زندگی عادی و گوشت و پوست داران ها بسیار فاصله دارد. آموزگاران والدین باید از مشوق هایی استفاده کنند، تهدید کنند و حتی از دارو استفاده کنند تا کودکان مدت های طولانی حاضر بشوند پشت کامپیوتر بنشینند، و این درحالی است که خودشان می خواهند بدوند، بازی کنند، نقاشی بکشند، غذا بخورند، ترانه بخوانند، مسابقه بدهند و بخندند. شفاف بگویم، طرفداران یادگیری مبتنی بر صفحه نمایش انگار گاهی یادشان می رود که کودکان درواقع حیوانات جوانی هستند که می خواهند در جهان حرکت کنند، نه اینکه فقط آن را از دور تماشا کنند.

مثال رقصیدن را در نظر بگیرید. از یک منظر دکارتی، ذهن مثل عروسک گردانی است که نخ ها را می کشد تا عروسک تکان بخورد و بدن را به حرکت درمی آورد. در این دیدگاه، هر کس برای اینکه رقصیدن را یاد بگیرد باید مجموعه ای از حرکات را به خاطر بسپرد. اما از نظر مرلپونتی راه یادگرفتن رقص این است که فرد همین بدن جسمانی خود را از نظر مکانی حرکت دهد: «برای اینکه رقص جدید شامل عناصر مشخصی از توانایی کلی حرکت باشد، نخست باید حرکتی دریافت کرده باشد». ذهن قبل از اینکه بدن حرکت کند نه تأمل می کند و نه تصمیمی آگاهانه می گیرد؛ بدن حرکت را به دست می گیرد.

مدت هاست که فیلسوفان می گویند ذهن در جایگاه تماشاچی قرار دارد، و بدن درواقع در جهان دست به کار است. فهم عرفی این است که سر «جایگاه اندیشه» است، درحالی که «مناطق اصلی بدن من به کنش ها اختصاص یافته اند»، و «اعضای بدن من هستند که به آن ها ارزش می دهند». انسان ها با همه اعضای بدن خود یاد می گیرند، فکر می کنند و ارزش گذاری می کنند، و بدن های ما چیزهایی را می دانند که ما هرگز نمی توانیم به طور کامل آن ها را در قالب کلمات بیان کنیم. البته ممکن است کسی بگوید این مسئله فقط درباره کارهای بدنی صادق است، مثل رقصیدن، و در مورد کارهای فکری صدق نمی کند. مرلپونتی در پاسخ خواهد گفت: «بدن ابزار اصلی ما برای داشتن جهان است». هر چیزی که یاد می گیریم، بدان می اندیشیم، یا آن را می شناسیم از بدن ما ناشی می شود. با گام زدن در یک مرغزار، پیمودن حاشیه یک رود، و راندن قایقی در یک دریاچه است که می توانیم در علم جغرافیا حرفی برای گفتن داشته باشیم. در گفت وگو با دیگران و یادگرفتن داستان های آن هاست که می توانیم ادبیات تولید کنیم. وقتی می خواهیم برای خانواده مان غذا بخریم است که احساس می کنیم باید ریاضیات بدانیم. همیشه نمی توان راهی که از تجربه به شناخت می رسد را از فعالیتی در کودکی تا بصیرتی در بزرگ سالی ردگیری کرد. اما با دور زدن بدن هیچ گاه نمی توانیم چیزی یاد بگیریم: «بدن لنگرگاه ما در جهان است».

علوم شناختی و عصب‌شناسی اجتماعی می‌گوید برای ایجاد اعتماد و همدلی در میان انسان‌ها حضور جسمانی آن‌ها در کنار هم ضروری است. گرچه پژوهش او به این پرسش اختصاص دارد که چرا دیپلمات‌ها در مباحث مهم برداشتن ملاقات رودررو اصرار دارند، اثر او این را هم توضیح می‌دهد که چرا مردم دیدار حضوری را رضایت‌بخش‌تر از ارتباط از طریق صفحه‌نمایش می‌دانند.

مطابق گفته هولمز، دیپلمات‌ها بر ملاقات حضوری با همکاران خود اصرار دارند. مذاکره‌کنندگان خوب نوعی «حس بازیگری» دارند که فقط وقتی به کار می‌افتد که با هم‌قطاران خود غذایی بخورند، قدمی بزنند، دست بدهند، یا گفت‌وگوهای خصوصی داشته باشند. دیپلمات‌ها می‌دانند که باید با هم‌قطاران خود در هوای واحدی نفس بکشند و به چشمان همدیگر نگاه کنند اگر بناست به بهترین نتایج دست پیدا کنند.

هولمز از عصب‌شناسی استفاده می‌کند تا توضیح دهد که چرا ملاقات رودررو، همیشه، به نتایج بهتری منجر می‌شود. پژوهشگرانی مانند مارکویا کوبونی عصب‌شناس، در دانشگاه کالیفرنیا واقع در لس‌آنجلس، تصویر «نظام آینه‌ای» در مغز را ترسیم کرده‌اند که به انسان‌ها امکان می‌دهد نیت‌های همدیگر را بفهمند. در مغز، عصب‌هایی آینه‌ای وجود دارد که وقتی ما عملی را انجام می‌دهیم یا وقتی می‌بینیم شخص دیگری آن عمل را انجام می‌دهد فعال می‌شوند. روان‌شناسی عامیانه می‌گوید وقتی ما فرد دیگری را می‌بینیم، قبل از آنکه بخواهیم تصمیم بگیریم چطور واکنش نشان دهیم کمی فکر می‌کنیم. مطابق «نظریه همانندسازی» جدید، در واقع وقتی عصب‌های آینه‌ای فعال می‌شوند ما چیزی که فرد دیگر احساس می‌کند را طوری احساس می‌کنیم انگار که برای خودمان آن اتفاق افتاده باشد. نظام آینه‌ای «همگام‌سازی عصبی پیشرفته‌ای را بین افراد امکان‌پذیر می‌سازد».

برقرار کردن رابطه شخصی به آدم‌ها امکان می‌دهد تا «تغییرات ظریف در چهره طرف مقابل را متوجه شوند» و صداقت و صمیمیت او را تشخیص دهند. عصب‌شناسی

در مزرعه، کودکان من از حضور کنار حیوانات، درختان، مراتع، جویبارها، ستارگان و دیگر اشیای مادی چیزهایی یاد می‌گیرند. در این شرایط همه چیز بسیار واقعی‌تر و بی‌واسطه‌تر است تا وقتی که همین چیزها با واسطت یک صفحه‌نمایش تجربه می‌شوند. البته این تجربه به سبب رابطه خوبی که ما با میزبانانمان ساختیم این قدر عمق پیدا کرد. وقتی بچه‌های من می‌خواستند سوار اسب بشوند کشاورزان مزرعه آن‌ها را کمک می‌کردند و وقتی می‌خواستند به بچه‌ها توضیح بدهند که چطور گوسفندها را از این آغل به آغل کناری ببرند مستقیم در چشم بچه‌ها نگاه می‌کردند. در گرگ و میش هوای پیش از شام بچه‌های ما با بچه‌های آن‌ها کنار جویبارها بازی می‌کردند و لذت می‌بردند. وقتی سوار ماشین شدیم که از مزرعه به سمت شهر بیاییم، چشمان پسر کوچکم پر از اشک شده بود؛ نمی‌خواست دوست‌های تازه‌اش را ترک کند.

برقرار کردن رابطه شخصی به آدم‌ها امکان می‌دهد تا «تغییرات ظریف در چهره طرف مقابل را متوجه شوند» و صداقت و صمیمیت او را تشخیص دهند.

از نظر طرفدارانی مانند بتسی دواس، آموزش مبتنی بر کامپیوتر دانش‌آموزان را توانا می‌سازد تا با استقلال و با سرعت خودشان کار کنند، در خانه و نه در آن مدارس دولتی خشک و بی‌روح. اما، بنابه تجربه‌ای که در مزرعه داشتم، به شما می‌گویم این خودش یکی از مشکلات یادگیری از روی صفحه‌نمایش است: کودکان فرصت پیدا نمی‌کنند روابط انسانی ایجاد کنند، روابطی که برای داشتن یک تجربه آموزشی رضایت‌بخش بسیار حیاتی هستند.

مارکوس هولمز، در کتاب مهم خود با عنوان دیپلماسی رودررو: عصب‌شناسی اجتماعی و روابط بین الملل (۲۰۱۸)، از علمی سخن می‌گوید که این برداشت شهودی را تأیید می‌کند. هولمز با بهره‌گیری از پژوهش‌هایی در فلسفه ذهن،

دیگر به همان اندازه اعتماد نخواهند داشت و نگران آنان نخواهند بود. درست است که افراد از پشت کامپیوتر و وقتی دیده نمی‌شوند خیلی راحت ترمی‌توانند فکرشان را بیان کنند، اما این یعنی احتمالاً بی‌خیال‌تر و پرخاشگرتر هم خواهند بود. افراد در اجتماعات آموزشی آنلاین به اندازه یک اجتماع حضوری سرمایه‌گذاری نمی‌کنند.

رفت و برگشت‌های عاطفی‌ای که در مزرعه وجود دارد، همگام‌شدن با آن ضرباهنگ و ایجاد پیوند با افراد دیگر نمی‌توانند پشت صفحه‌نمایش ایجاد شوند.

آن رفت و برگشت‌های عاطفی‌ای که در مزرعه وجود دارد، همگام‌شدن با آن ضرباهنگ و ایجاد پیوند با افراد دیگر نمی‌توانند پشت صفحه‌نمایش ایجاد شوند. آموزگاران باید در نظر داشته باشند که چطور می‌توانند چنین فرصت‌هایی را برای تعداد بیشتری از دانش‌آموزان فراهم آورند، از جمله آنانی که والدینشان وقت یا بودجه کافی ندارند که خودشان به چنین سفرهایی بروند.

رسانه‌های دیجیتال، حتی وقتی به نحو مناسب استفاده شوند، می‌توانند روند آموزش و حیات اجتماعی بسیاری از جوانان را بدتر کنند. رسانه‌های دیجیتال در بهترین حالت مجموعه‌ای از مزایا و معایب هستند، و بسیاری از افراد جوان ترجیح می‌دهند وقت کمتری را پشت صفحه‌نمایش سپری کنند. اکثر ما تا حدی به این امر واقفیم. وقتی مدارس خصوصی تبلیغ می‌کنند، تصاویر این تبلیغ‌ها اغلب از کودکانی است که مشغول فعالیت بدنی هستند یا مشغول بازی با گروهی از دوستان خودند. کسانی که می‌گویند کودکان باید وقت بیشتری را پشت صفحات نمایش بگذرانند در واقع با عقل سلیم، فلسفه و علم می‌جنگند.

یک پاسخ معقول به این حرف این است که بسیاری از جوانان از بودن پشت صفحه‌نمایش لذت می‌برند، و با

نشان می‌دهد که انسان‌ها در خواندن ذهن یکدیگر بسیار ماهرند. مردم اغلب همدیگر را فریب می‌دهند، اما مواجهه رودررو در پی بردن به فریب‌کاری طرف مقابل بسیار مفید است. در بازی‌های آنلاین میزان اعتماد متقابل افراد بسیار کمتر از بازی‌های واقعی است. به همین ترتیب، میزان سازگاری و «جفت‌شدگی» افراد هنگامی که رودرروی هم قرار دارند نیز بیشتر است: «ساده بگویم، تعامل رودررو سازوکاری بی‌رقیب برای فهم نیت دیگران است».

فناوری‌های جدید چقدر می‌توانند جان‌نشین خوبی برای تعامل‌های رودررو باشند؟ هولمز تصدیق می‌کند که نوشتن، تماس صوتی یا تماس تصویری در بسیاری از رابطه‌ها اغلب خوب عمل می‌کنند، اما تأکید می‌کند که برای رسیدن به بالاترین سطح اعتماد و پیوند اجتماعی افراد باید جسماً با هم ملاقات کنند. هولمز به نقل از جامعه‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا به نام رندال کالینز شرح می‌دهد که افراد مایل‌اند به صورت جسمانی نزد دیگران حضور پیدا کنند تا انرژی عاطفی، «نوعی احساس اعتماد به نفس، سرخوشی، قدرت، اشتیاق، و ابتکار عمل»، ایجاد کنند. ارتباط از طریق ایمیل یا اینترنت موجب می‌شود فهم زبان بدن طرف مقابل دشوار گردد یا درک اتفاقات پس‌زمینه‌ای که برای طرف مقابل در پشت دوربین کامپیوتر رخ می‌دهد سخت بشود. ارتباط از فاصله دور «آن پیوند جسمانی و عاطفی» را که در حضور مشترک دیده می‌شود تأمین نمی‌کند.

می‌توانیم برخی یافته‌های عصب‌شناسی اجتماعی در نظریه روابط بین‌الملل را به نظریه تعلیم و تربیت نیز تسری دهیم. قرارداد کردن کودکان در برابر صفحه‌نمایش به آنان امکان می‌دهد به اطلاعات دسترسی پیدا کنند، در سراسر جهان با کسانی آشنا شوند، بازی کنند، مطالعه کنند، خرید کنند و... کارهایی که در غیر این صورت امکان‌پذیر نیستند. اما اگر یادگیری را یک «آیین برقراری تعامل» در نظر بگیریم، آنگاه در یادگیری مبتنی بر صفحه‌نمایش انرژی عاطفی کمتری در مقایسه با حضور جسمانی در مکان واحد یا دیگر آموزگاران و دانش‌آموزان ایجاد خواهد شد. دانش‌آموزانی که به صفحه‌نمایش نگاه می‌کنند نسبت به آموزگاران یا دانش‌آموزان

بودن روی شبکه اینترنت کارآمدی خود را افزایش می دهند. این ادعایی است که در گزارش «حقوق کودکان در عصر دیجیتال» (۲۰۱۴) بیان شده است؛ این گزارش را گروهی از پژوهشگران استرالیایی با همکاری بنیاد کودکان سازمان ملل (یونیسف) انجام داده اند. پژوهشگران با کودکانی از سرتاسر جهان مصاحبه کرده اند و با استفاده از کلمات و مثال های آنان چنین جمع بندی کرده اند: «با شنیدن احساسات کودکانی از هشت کشور مختلف به این نتیجه شفاف و مهم می رسیم: لازم است گام هایی ضروری برداریم تا تضمین شود که همه کودکان می توانند از فرصت های دسترسی دیجیتال بهره ببرند».

این گزارش شرح می دهد که کودکان از صرف وقت در رسانه های دیجیتال در واقع چه منفعتی می برند. کودکان می توانند به اطلاعات دسترسی پیدا کنند، خدماتی که می خواهند زودتر به دستشان می رسد، خودشان را با سیاست و هنرمند عرضه می کنند، تفریح می کنند، و دوستی هایی با افراد دیگر در سرتاسر جهان می سازند. گزارش بر خطرات رسانه های دیجیتال صحنه می گذارد، از جمله اینکه کودکان در معرض تصاویر خشن و پورنوگرافی قرار می گیرند، ممکن است در استفاده از این وسایل افراط کنند، و مسائل حریم شخصی نیز در میان است. اما همچنین گفته می شود که بر «روایت مخاطرات» بیش از حد تأکید شده است. اگر کودکان و مراقبت کنندگان از آنان مسئولیت پذیر باشند، آنگاه به احتمال زیاد از منافع دسترسی آنلاین بهره مند خواهند شد.

با این حال، در مؤخره ای توجه برانگیز، این گزارش حرف های کودکان را از سرتاسر جهان در پاسخ به این پرسش آورده است که اگر رسانه های دیجیتال نبودند چه اتفاقی می افتاد؟ بعضی از پاسخ ها از نوجوانانی از کشورهای مختلف بدین قرار است: «وقت بیشتری را بیرون سپری می کردم، به جای تلویزیون دیدن یا گوشه همراهی یا هر چیزی، کارهای مفیدتری برای انجام دادن پیدا می کردم» (استرالیا). «اگر هیچ رسانه دیجیتال نداشتم، احتمالاً کتاب داستان می خواندم» (تایلند). «مشکلی ایجاد نمی کرد. بالاخره سیم ما که به رسانه های دیجیتال وصل نیست. رسانه های دیجیتال ما را کنترل نمی کنند» (ترکیه). «افراد می توانند با اعتماد به نفس بیشتری با

دیگران چهره به چهره و نه از طریق اینترنت صحبت کنند، در واقع می توانند با آن ها گفت و گو داشته باشند» (استرالیا). «افراد یاد می گیرند که با چیزهای دیگر زندگی را سپری کنند، از راه های دیگر بهره ببرند» (برزیل). «اولش عادت کردن به آن سخت است، اما چون هیچ کس آن را ندارد، همه به شرایط جدید عادت می کنند. بهتر هم می شود، چون همه می توانند بیشتر حرف بزنند، برای دوستی هایشان بیشتر کار کنند» (استرالیا). اگر حرکت به سمت یادگیری دیجیتال ادامه یابد، کودکان وقت بیشتری را، اگر نگوئیم بیشتر وقتشان را، در مقابل صفحات نمایش سپری خواهند کرد. قبل از اینکه به مدرسه بروند از اپلیکیشن ها استفاده خواهند کرد، روزهای خود را در مقابل کامپیوترها خواهند گذراند، مشقشان را آنلاین انجام می دهند، و بعد هم خودشان را با رسانه های دیجیتال سرگرم خواهند کرد. کودکان در حال از دست دادن فرصت تجربه جهان با تمام غنای آن هستند. تمامیت یک مزرعه بسیار فراتر از آن چیزی است که پیکسل ها و اسپیکرها می توانند منتقل کنند. صفحات نمایش چشمه زندگانی بسیاری از تجربه های آموزشی را خشکانده اند، تجربه هایی که با گوشت و پوست خیلی بهتر به دست می آیند. این خیزش به سمت یادگیری مبتنی بر صفحه نمایش تنها در صورتی ناگزیر خواهد شد که آدمیان برای متوقف ساختنش هیچ اقدامی نکنند. پس بیایید آن را متوقف کنیم.